

علی رضاقلی (والی)
بخش نخست

توسعه و تله تاریخ

این معنا خواهد بود که توسعه تغییر در الگوهای تعاونی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است که محصول آن بروز علم و تکنولوژی و در نهایت محصولات علم و تکنولوژی و در پایان، رفاه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است.

اگر توسعه ناظر به محصول توسعه باشد و امر افزایشی به حساب آید، آنگاه می‌تواند جنبه ظاهری و وارداتی پیدا کند و در آن صورت کشور به مجموعه محصولات وارداتی به مقدار بسیار زیاد و از هر نوع، اعم از دادگاه و قوه قضاییه، ماشین آلات، انواع قوانین، انواع مؤسسات جدید تبدیل می‌شود، ولی الگوهای بنیادین و قواعد اصلی بازی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی هیچ تغییری نمی‌کند. در اینجا توسعه فرایند تغییر الگوهای تعامل و تعاون سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در نظر گرفته می‌شود. به تعبیر اقتصاددانان توسعه، موضوع «رشد» که امری صرفاً کمی و افزایشی است در اینجا مورد نظر نیست بلکه همان «توسعه» (فرایند تغییر) مورد نظر است. در واقع با تعریف توسعه به صورت فرایند تغییر الگوهای تعامل و تعاون انسان، پرسش بعدی این خواهد بود که کدام یک از الگوهای تعاون بشری اجازه تغییر الگوها را دارند و راه را برای افزایش بهره‌وری باز کرده و اجازه دادند که تولید و مبادلات پیچیده امکان‌پذیر شود و سود ناشی از مبادله تحقق یابد و در واقع راه را برای تقسیم کار و تخصص‌گرایی و افزایش بهره‌وری، کم هزینه و هموار سازد؟

با ورود به مبحث تغییر الگوهای تعاون، و تعاون‌های بهره‌ور و تعاون‌های بهره‌ورتر و تعاون‌های پرهزینه‌ای که بهره‌وری را تشویق نمی‌کند و انگیزش بهره‌ورانه را القاء نمی‌کند، به صورت جدی وارد عرصه نهاد‌های

کرده و نوع توانمندتر آن را انتخاب کنند، ولی بحث این است که عملاً این اتفاق رخ نداده و در بخش اعظم تاریخ، این رقابت نتوانسته کاری را که به عهده داشته انجام دهد. به نازگی تجارت و آگاهی‌های بین‌المللی نیز نتوانسته برای کشورهای جهان سوم، نقش تئوریک که به عهده دارد را انجام دهد، در اینجا است که پای عواملی دیگر به میان می‌آید که بحث‌های نهاد‌گرایانه، تا حد راضی‌کننده‌ای این حفره نظری را پر می‌کنند.

یک نکته دیگر دو سؤال فوق را تکمیل و پاسخ را دقیق‌تر می‌کند و آن اینکه توسعه را به صورت فرایند تغییر بدانیم یا صرفاً به محصول آن توجه کنیم. اگر به فرایند تغییر توجه کنیم به

با توجه به این که پذیرفته شده انسان‌ها خرده‌عقلی دارند و بد و خوب و عملکرد ضعیف و قوی و کارکرد کارآمد و ناکارآمد را تشخیص می‌دهند و ذاتاً اهل رقابت هستند و رقابت در عرصه‌های رقابتی نهادها و سازمان‌های ضعیف را باید حذف کند و نهادهای کارآمد و با عملکرد قوی را تقویت نماید، (منظور از کارآمد شرایطی است که در آن نتایج عملکرد به سمت توسعه و پیشرفت حرکت کند)؛ چرا در عمل شاهد چنین چیزی نیستیم؟

به نظر می‌رسد دو پرسش اساسی درباره توسعه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می‌توان مطرح کرد؛ نخست اینکه با وجود تفاوت جدی در سطح توسعه در ایران نسبت به کشورهای توسعه‌یافته، چه چیزی این سطح تفاوت را تعیین می‌کند و عوامل تعیین این تفاوت چه هستند و از کجا سرچشمه می‌گیرند؟ دوم اینکه، چگونه عملکرد ضعیف نهاد‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را تفسیر یا تبیین کنیم؟ با توجه به این که پذیرفته شده انسان‌ها خرده‌عقلی دارند و بد و خوب و عملکرد ضعیف و قوی و کارکرد کارآمد و ناکارآمد را تشخیص می‌دهند و ذاتاً اهل رقابت هستند و رقابت در عرصه‌های رقابتی نهادها و سازمان‌های ضعیف را باید حذف کند و نهادهای کارآمد و با عملکرد قوی را تقویت نماید، (منظور از کارآمد شرایطی است که در آن نتایج عملکرد به سمت توسعه و پیشرفت حرکت کند)؛ چرا در عمل شاهد چنین چیزی نیستیم؟

از سوی دیگر، با توجه به اینکه کشورهای توسعه‌یافته در حال مبادله تجاری، علمی و اطلاعاتی با کشورهای توسعه‌یافته‌اند، به نظر می‌رسد دسترسی به این مجموعه امکانات علمی-صنعتی، آن قدر هزینه کسب اطلاعات نسبت به نهادها و تکنولوژی را برای آنها کاهش می‌دهد و دانش ضمنی و دانش رسمی از سازوکار نهادها و ابزار و تکنولوژی را برای آنها به ارغمان می‌آورد، که در نهایت هزینه کسب اطلاعات را کم کرده و هزینه تمامی مبادله‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را تقلیل دهد تا به راحتی بتوانند وارد عرصه رقابت شده و نهادها و ابزار و تکنولوژی‌هایی را که عملکرد ضعیف دارند از دور رقابت خارج

اجتماعی، یعنی الگوهای تعاملی رسمی (قانونی) و غیررسمی (عرفی) می‌شویم. حال اگر وارد عرصه نهادهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی (از این پس فقط اجتماعی به معنی اعم که وجوه سیاسی، اقتصادی را نیز در بر بگیرد قید می‌شود) بشویم، وارد عرصه هویت‌های جمعی می‌شویم که بروز و تولد و تغییر و وجود آنها قائم به جمع هستند، فردی نیستند و در برابر تصمیمات فردی ایستادگی می‌کنند و واکنش نشان می‌دهند. این همان بخشی است که اجتماع را تشکیل می‌دهد و روانشناسی فردی فرد را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد و همین طور به هر تصمیم جمعی برای انجام کارهای متفاوت واکنش نشان می‌دهد. این نهادها هستند که انتخاب افراد را مقید می‌کنند، عرصه نظریه را در اقتصاد، وسیع تر از اقتصاد نو کلاسیک می‌کند، مفروضات اقتصاد نو کلاسیک را مورد چالش قرار می‌دهد و نمی‌پذیرد که تنها قیمت، سلیقه، رجحان‌ها و درآمد عامل تعیین کننده انتخاب‌ها باشد و همچنین نمی‌پذیرد که رقابت صرف موجب حذف عملکردهای ضعیف باشد و تنها شاخص قیمت موجب تخصیص بهینه باشد. در این صورت تاریخ که تاریخ تنوع و تغییر نهادهایی است که از گذشته به ارث رسیده‌اند، تأثیر چشمگیری بر عملکرد امروز جوامع می‌گذارد و بررسی دقیق و تفصیلی آنها و تاریخ ظهور و ابداع و تغییر نهادها، عنصری چشمگیر در عملکرد امروز و بنیان نظریه نهاد گرایی می‌شود. تاریخ از حال تفنن و آموزش تجربه خارج می‌شود و تبدیل به کسب معرفت درباره سیر تحول نهادهایی می‌شود که عملکرد امروز ما را مقید می‌کند، بند به پای توسعه می‌بندد یا راهگشای آن می‌شود.

نهادها از طریق ایجاد هزینه (کم یا زیاد) وارد عملکرد مبادله و تولید می‌شوند و بر تقسیم کار و تخصص گرایی تأثیر می‌گذارند. بر این اساس، همان طور که تولد فرد در یک خانواده، در یک محل خاص با امکانات خاص موجب می‌شود تا فرد، سازه‌های ذهنی خاص، زبان خاص، ایدئولوژی خاص و هنجارهای اجتماعی خاص را فرا بگیرد (که این همان بخش نهادهای اجتماعی - تاریخی است)، خود این نهادها و شیوه ساختارمندی آنها هم، قائم به جمع و دارای هویت تاریخی مخصوص به خود می‌شوند، در واقع و به صورت جمعی جوامع نسبت به تاریخ و محل تولد، دارای

همان قیود و محدودیت‌هایی هستند که افراد با این دید نسبت به آثار تاریخی و منابع تاریخی تبدیل به مخازن اطلاعاتی در خصوص قید و بندها یا نهادها و ساختارهایی می‌شوند که در گذشته وجود داشته و اگر سیر تحول آنها را دنبال کنیم، به قید و بندهایی می‌رسیم که امروز دست و پای ما را بسته‌اند.

دور کهایم وقتی می‌گفت مردگان سهم بیشتری در اداره جامعه دارند تا زنده‌گان، منظورش همین بود که قیود تاریخی، انتخاب‌ها را محدود می‌کنند و اجازه نمی‌دهند که هر جامعه‌ای، هر تصمیمی را که می‌خواهد عملی کند و در مدت کوتاه و با اراده در نهادها، مخصوصاً عرف، باورها، هنجارها و عادات و ایدئولوژی‌ها را تغییر بدهد.

هنجارهای اجتماعی، ارزش‌های عرفی مثل فرصت طلبی یا ساخت کوشی، تملق و ریا و دروغ‌گویی یا صداقت و ارزش‌های ایدئولوژیکی مثل مراسم، عبادات (از قه‌زنی گرفته تا سینه‌زنی)، طرز ادای عبادات، هنجارهای اجتماعی مثل بی‌نظمی، عدم پابندی به رفتارهای مقیدی که منافع ملی را تأمین می‌کند، وطن‌فروشی، اتلاف منابع

به تعبیر اقتصاددانان توسعه، موضوع «رشد» که امری صرفاً کمی و افزایشی است در اینجا مورد نظر نیست بلکه همان «توسعه» (فرایند تغییر) مورد نظر است. در واقع با تعریف توسعه به صورت فرایند تغییر الگوهای تعامل و تعاون انسان، پرسش بعدی این خواهد بود که کدام یک از الگوهای تعاون بشری اجازه تغییر الگوها را دارند و راه را برای افزایش بهره‌وری باز کرده و اجازه دادند که تولید و مبادلات پیچیده امکان پذیر شود و سود ناشی از مبادله تحقق یابد و در واقع راه را برای تقسیم کار و تخصص گرایی و افزایش بهره‌وری، کم‌هزینه و هموار سازد؟

عمومی، هدر دادن سرمایه‌های ملی، ایجاد محیط‌های ناامن برای کسب و کار، رشوه و فساد اداری، هیچ‌یک از این هویت‌های جمعی ملی اجازه نمی‌دهند که در آنها کودتا یا انقلاب شود.

در نهادهای رسمی مانند قوانین اعم از قانون اساسی یا آنچه قوه مقننه تصویب می‌کند و یا بخشنامه‌ها و در شکل ظاهری سازمان‌ها می‌توان انقلاب کرد و یک شبه می‌شود قوانین سیاسی و اقتصادی جدید تصویب کرد، سازمانی را منحل کرد و سازمانی را تأسیس کرد، اما نمی‌توان رفتار و هنجارها و ارزش‌های نهادمند داخل سازمان‌ها را به این آسانی و در کوتاه مدت تغییر داد.

در مجموع نهادهای غیررسمی، تحولات سریعی مانند انقلاب بر نمی‌دارند، و انقلاب را بر نمی‌تابند. به بیان دیگر، در الگوی روابط غیررسمی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نمی‌توان انقلاب کرد. افرادی می‌توانند عوض کرد، با یک گروه‌هایی جایگزین گروه‌های دیگر می‌شوند ولی اگر الگوی تعامل میان آنها سیاسی - استبدادی است و اگر پیش از انقلاب گروه‌ها و قدرت‌هایی که متنوع باشند و قدرت چانه‌زنی داشته باشند وجود نداشته باشد و اگر قدرت‌های اقتصادی که قدرت چانه‌زنی داشته باشند وجود نداشته باشد، اگر محیط کسب و کار، امنیت لازم را جهت افزایش تعاون و دفاع از منافع گروه‌های اقتصادی ایجاد نکند و گروه‌ها قدرت چانه‌زنی نداشته باشند، قطعاً این نهادها را جدید با انقلاب صرفاً سیاسی در سازمان‌ها بروز نخواهد کرد، بلکه گروه‌هایی که دارای قدرت هستند سرنگون می‌شوند و گروه‌های دیگری که قدرت چانه‌زنی بیشتری دارند، جایگزین آنها می‌شوند و حتی گاه به مراتب خشن تر هم عمل می‌کنند چون از مشروعیت انقلابی سود می‌برند. از این زاویه به خوبی می‌توان سیر حرکت و تحول نهادهای رسمی و غیررسمی را در تاریخ روسیه مشاهده کرد. روسیه تزاری، از نظر الگوی روابط سیاسی مشابه شوروی با حاکمیت توده‌ها! و سپس روسیه فعلی است، بر اثر انقلاب بلشویکی سازمان‌ها و نهادهای رسمی، زیر و زبر شدند ولی الگوی روابط سیاسی با تغییرات اندک روبرو بود، زمان استالین به مراتب خشن تر از زمان تزارها بود. قطعاً با تأسیس و واردات قانون، انقلابی در الگوهای رفتاری سیاسی صورت نمی‌گیرد، مگر تحت شرایطی

که توضیح داده می شود و آن شرایط بستر اجتماعی و اقتصادی است.

با توجه به این توضیحات، پاسخ دو پرسش نخستین چنین می شود که تمامی جوامع بشری از ابتدای ظهورشان بر روی کره زمین یک مسئله داشته اند و این مسئله بنیادی در میان همه آنها مشترک بوده و آن مسئله «بقای» انسان است. در مواجهه با مسئله زنده ماندن و ادامه بقا روی کره زمین، بشر با ویژگی های ذاتی که دارد به دنبال پیدا کردن راه حل های کم هزینه تر و بهره ورتر برای ادامه بقای خود بوده است. تمامی جوامع در این ویژگی مشترک بوده و هستند. شرایط متعدد، به کمک پاره ای از این جوامع آمده که در طول تاریخ کورمال، کورمال، بافت و خیز این راه را طی کنند و توفیق به ابداع نهادهایی پیدا کنند که بهره ورتر باشند و در مسیر توسعه قرار گیرند و پاره ای این توفیق رانداشته اند و ممکن است برای همیشه نداشته باشند. هیچ تضمینی برای تغییر الگوی روابط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یک جامعه وجود ندارد. هیچ تضمینی برای دسترسی به نهادهای کم هزینه در روابط الگوهای اجتماعی و مبادله میان افراد برای آینده وجود ندارد.

اکنون این پرسش مطرح می شود که پس تنوع سطح توسعه چگونه حاصل شده و این تنوع نهادها و الگوهای روابط اجتماعی از کجا سر برآورده اند؟ واقعیت این است که اجداد ما روی کره زمین با توجه به منابعی که داشته اند و با تنوعی که در منابع و اقلیم و آب و هوا داشته اند، برای همان مسئله مشترک بقا تلاش کرده اند و در این راه دارای قابلیت های گوناگونی شده اند. این راه حل ها و قابلیت ها خود را در روابط اجتماعی و تولیدی منعکس کرده و برای تسهیل ادامه بقا، نهادهایی تأسیس شده که تناسبی با آن منابع و قابلیت ها داشته است. در جای خشک و بدون آبادی، به ضرورت طبیعت، زندگی ایلی ایجاب می کرده، جایی کشاورزی محدود، جایی کشاورزی و دامداری گسترده و جایی تنوع منابع به تنوع مصالح برای ابزارسازی، ساختمان، پوشش و دیگر مایحتاج انجامیده است.

مردمانی که در مناطق کم آب زندگی می کنند برای رفع مشکل کم آبی دست به احداث قنات زده اند و تبجر در حفر قنات و نهادهای متناسب برای کار کردن روی قنات

در نهادهای رسمی مانند قوانین اعم از قانون اساسی یا آنچه قوه مقننه تصویب می کند و یا بخشنامه ها و در شکل ظاهری سازمان ها می توان انقلاب کرد و یک شبه می شود قوانین سیاسی و اقتصادی جدید تصویب کرد، سازمانی را منحل کرد و سازمانی را تأسیس کرد، اما نمی توان رفتار و هنجارها و ارزش های نهادمند داخل سازمان ها را به این آسانی و در کوتاه مدت تغییر داد

و تعاون لازم برای بهره وری از آن را پیدا کرده اند، حاصل آن دستیابی به مجموعه ای از نهادهای رسمی و نهادهای غیر رسمی برای بهره برداری از منابع آبی و دست یافتن به دانش تجربی ضمنی و دانش رسمی برای بهره ورتر کردن و کم هزینه تر کردن بهره وری و مبادله است.

در استان های پر آب، با تنوع دیگری از نهادها و طرز معیشت روبه رو هستیم، در کنار می سی سی پی و دانوب تا دامنه های البرز و ساییل حمل و نقل و تنوع نهادها و دانش تجربی و ابزارهای معیشت با هم تفاوت دارد. زندگی در ایل و در روستا و در شهر از نظر نهادی و تجربی و دانش زیستن متفاوت است. ساختار بندی نهادها هم تفاوت می کند. در ایل زندگی پر مشقت و کوچ دائم، الزامات بسیاری را همراه خود می آورد. خانواده در ایل، روستا و شهر تفاوت های چشمگیری داشته اند. خانواده ایل باید دائم آماده حرکت در شرایط سخت باشد، با تمام لوازم زندگی از کوه ها و دره ها، پر تگاه ها، رودخانه ها و سیلاب ها بگذرد و همین نهادهای خاص، دانش و مهارت های خاصی را برای افراد تدارک می کند، در نتیجه این تفاوت در منابع و دانش اکتسابی، افراد قابلیت های گوناگون پیدا می کنند و ما با جوامع گوناگون روبرو می شویم. نوع زندگی ایلی و نوع بسط زندگی اقتصادی، نوع محدودیت های حاکم بر مبادله، ما را مواجه با نهادهایی می کند که حدود تقسیم کار و تخصص گرایی را مشخص و عملکرد

اقتصادی-سیاسی خاصی را القا کرده و ما را با یک عملکرد ضعیف مداوم روبه رو می کند. نظریه تکاملی به صورت گسترده ای در جامعه شناسی و هم در اقتصاد پذیرفته شده و در علوم انسانی از جمله اقتصاد نفع پرستی و پیشینه خواهی و رقابت را جزء مفروضات رفتاری انسان پذیرفته اند، و در گذشته های دور و نزدیک، مکرر، این رقابت تا سر حد غارت و کشتار هم می رسیده؛ رقابت به صورت مسالمت آمیز آن به اصلاح روش ها و بهینه استفاده کردن از منابع و افزایش بهره وری می انجامد و در سطح نظری با خرده عقلی که بشر دارد قرار بر این است که آرام آرام نهادهای پست، ضعیف و ناکارآمد (نهادهایی که تحت هیچ شرایطی به توسعه نمی انجامند) حذف شده و به جای آن نهادهای کارآمدتر جایگزین شود، این نظریه در اقتصاد و جامعه شناسی تکاملی است، یعنی بر حسب این نظریه باید به سمت تکامل گام برداشت.

پرسشی که از نظریه تکاملی و طرفداران آن می توان کرد این است که چرا در بسیاری از کشورها و در تاریخی بلند، در همه کشورها- ما با نهادها و سازمان هایی روبه رو هستیم که عملکرد ضعیف دارند و نمی توانند خود را از گردونه این عملکرد ضعیف خلاص کنند و رقابت نمی تواند نهادهای پست و ضعیف را حذف کند؟ همین طور این پرسش مطرح می شود اکنون که ارتباطات توسعه یافته و اطلاعات کشورها نسبت به نهادها و سازمان های یکدیگر زیاد شده و از طرز کار کرد نهادهای ضعیف و سازمان ها، اطلاع حاصل شده و هزینه کسب اطلاع نسبت به علم و ابزارهای علمی و تکنولوژی بسیار کاهش یافته، و رقابت در سطح بازارهای علمی، اقتصادی، تکنولوژیکی و سیاسی به گونه ای جهانی شده است، چرا بسیاری از جوامع موفق نمی شوند نهادهای ناکارآمد را حذف کنند؟ کشورهای توسعه نیافته از توانمندی سازمان های دولتی دموکراتیک و رقابت برای به دست آوردن مناصب آن و رقابت بر سر لیاقت ها و توانمندی ها آگاه شدند و با هزینه کم، به این امر پی بردند که رویه های قانونی (نهادهای رسمی) و مجلس (سازمان) و انتخابات (نهاد رسمی) چه توانمندی و هنری در اداره جامعه دارند، و چگونه موجب امنیت و تعاون می شوند، چگونه خشونت را کنترل می کنند، چگونه بهره وری را بر اثر

تعاون کم هزینه، افزایش می دهند و چگونه با استقلال قوه قضاییه، ارزش دارایی ها و انگیزه سرمایه گذاری را افزایش می دهند. همچنین با هزینه کمی مطلع شدند که نظام شاهنشاهی و حاکمیت های ناامن و ناتوان در کنترل خشونت و ناتوان در ارائه دادن نظم و امنیت چگونه پرهزینه و زیان آور هستند و چگونه باید آنها را با نهادهایی که بازار سیاسی را رقابتی تر و کم اصطکاک تر می کنند، جایگزین بکنند، اما چرانتوانستند آن را جایگزین کنند؟ یعنی در ابتدا همان نظام قبلی باز تولید و باز تکرار می شد و رقابت در آن عمل نمی کرد، و پس از آن با کم شدن هزینه اطلاعات و در دسترس قرار گرفتن الگوهای رقابتی، باز هم آن عملکرد ضعیف ادامه یافت.

البته در ایران در عمل و در بلندمدت نظریه تکاملی و نظریه نئو کلاسیک ها که در دل مضمون های رقابتی آن، نظریه تکاملی نهفته است، تحقق پیدا نکرد.

نخستین پرسش این است که چرا چنین توفیق و عملکردی به دست نیامد که ما به مرور بتوانیم نهادها و سازمان ها و مخصوصاً در مهمترین سازمان یعنی دولت، عمل حذف نا کارآمدی را داشته باشیم و عملکردهای ضعیف را کنار بگذاریم و به جای آن عملکردهای قوی تر را انتخاب کنیم تا بتوانیم به نهادهایی دسترسی پیدا کنیم و یا تأسیس و ابداع کنیم و بهره وری را افزایش بدهیم، معضل تعاون و همکاری را حل کنیم، نظم ارائه بدهیم و خشونت را کنترل کنیم و سرمایه انسانی و اجتماعی را افزایش بدهیم. ما مدام به تکرار عملکرد همان نهادهای ضعیف و سازمان های ضعیف بسنده کرده ایم. و پرسش دوم برمی گردد به این که چرا زمانی هم که دست به واردات و تأسیس تقلیدی نهادهای سیاسی و اقتصادی زدیم و اطلاع از عملکرد این نهادها و سازمان ها و وارد کردن آنها پیدا کردیم، باز هم عملکرد ما ضعیف بود، در حالی که نهادهای مشابه در کشورهای توسعه یافته عملکردی کارآمد داشته اند.

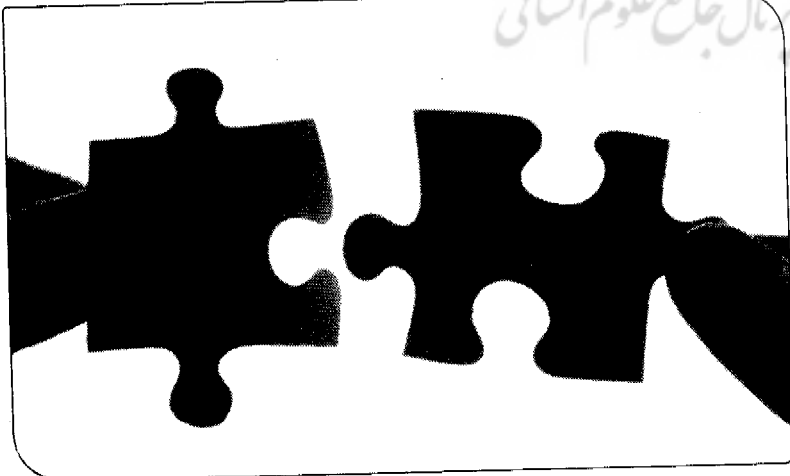
در مورد نهادها (مثل قانون اساسی و مثل قوانین انتخاباتی) و سازمان ها (مثل دولت، پارلمان، قوه قضاییه) اینگونه است که نهادها و سازمان ها در شرایط متفاوت، متفاوت عمل می کنند و شرایط و بستر این نهادها و سازمان ها (که پس از این توضیح داده می شود) در عملکرد آنها بسیار مؤثر هستند. این بدان معنی

است که اگر به طور مثال در قوانین اساسی، برای شهروندان مانند آزادی بیان و اجتماعات و آزادی تأسیس احزاب تعریف شده این حقوق به صرف درج در قانون اساسی تحقق نمی یابد، تحقق این امر به شرایط بسیار زیادی که آن شرایط به قدرت چانه زنی گروه های دیگر در برابر قدرت حاکمه منجر شود ربط پیدا می کند؛ گروه هایی که در عمل بتوانند جلوی زیاده روی قدرت هیأت حاکمه را بگیرند و آنها را وادار به رعایت موازین درج شده در قانون کنند. در نهایت برای اجرای هر نهاد، نیاز به نهادهای پشتیبانی کننده جدی، قدرتمند و با قدرت چانه زنی است.

اما چرا از شر عملکرد ضعیف نهادها خلاص نمی شویم؟ زمانی که پای نهادها به میان می آید، استقرار نهادها در جامعه (اعم از اینکه نهاد رسمی باشد یا غیررسمی، مثل قانون یا رویه های عرفی در معاملات) هزینه در بر دارد و جامعه برای استقرار آن هزینه می کند. زندگی در جامعه، مستلزم تعاون و همکاری است. جامعه که شکل می گیرد در واقع

به راحتی نمی توان از الگوهای تعامل سیاسی به الگوی رفتاری دیگری عبور کرد، این تجربه را بسیاری از کشورها کرده اند. عبور از الگویی به الگوی رفتاری دیگر شرایطی دارد که تا آن شرایط مهیا نشود نمی توان این عبور را سامان داد

هنجارهای اجتماعی مبادله میان افراد شکل می گیرد. جامعه مجموعه ای از مبادلات افراد و نهادها و تأسیسات تسهیل کننده آنهاست. تعاون افراد در جامعه مستلزم مبادله است. هر نوع مبادله ای مستلزم هزینه است. هرگاه نهادی مستقر می شود و هزینه اولیه تأسیس آن را جامعه تحمل می کند، بازدهی آن نهاد صعودی می شود. آموختن آن، بسط آن، تناسب و تطبیق آن با نهادهای دیگر، اجرای آن را گسترش می دهد و روان تر، آسان تر و کم هزینه تر می کند و در نتیجه بازدهی آن صعودی می شود. افراد بر اثر آشنا شدن و تکرار و ممارست این کار و یادگیری نهادها و بسط و تطبیق آن با نهادهای دیگر، آن را آسان تر انجام می دهند و با آن روان تر کنار می آیند و توفیق بیشتری در مبادله و تعاون دارند (اعم از اینکه نهادها رسمی باشند یا غیررسمی). این بازدهی صعودی نهادها و ماتریسی که همبستگی نهادها ایجاد می کنند، هم موجب بازدهی بیشتر آنها می شود و هم استحکام بیشتر. اعم از اینکه این نهادها در جهت کارآمد شدن حرکت کنند و یا نا کارآمدی یعنی اعم از اینکه به سمت تعاون و همکاری و کم هزینه کردن مبادله حرکت کنند و توانمندی ایجاد و همراهی با مبادله های پیچیده و کم هزینه را داشته باشند و ساختار انگیزشی را تشویق کنند که به سمت بسط سخت کوشی و عدم فرصت طلبی حرکت کنند و بهره وری منابع و نیروی انسانی را افزایش دهند یا اینکه به سمت ساختارهای کار شکن، پرهزینه و فرصت طلب حرکت کنند و هزینه مبادله را سنگین کنند و به سمت فرصت طلبی و پرهزینه کردن اجرای قراردادها حرکت کنند و رشوه و فساد را تقویت کنند، در مورد



تمام نهادها این بازدهی صعودی صدق می‌کند. برای نمونه انتخابات رادر نظر بگیرد، بار اول آن، با بار دهم، از نظر سهولت کار بسیار متفاوت است و یا رخنه تقلب که بار اول در مقایسه با بار چندم متفاوت است و یا رشوه که طرفین بدان وابستگی پیدا می‌کنند و زندگی اجتماعی خود را بر اساس آن تنظیم می‌کنند. در مورد صنایع و علوم هم این سرمایه‌گذاری و وابستگی به آن و بازدهی صعودی مطرح است، شبکه ریل‌ها یا شبکه جاده‌های شوسه؛ این که چگونه بازدهی آنها بعد از تأسیس صعودی می‌شود و وابستگی به آن زیاد.

حال اگر نهادها هزینه نداشتند و پیوستگی‌های مختلف پیدا نمی‌کردند و در اثر این همبستگی‌ها ماتریس با بازده صعودی تشکیل نمی‌دادند و با سازه‌های ذهنی ما ارتباط تنگاتنگ پیدا نمی‌کردند، به آن معنا بود که ما در هر لحظه، با تغییر سلیقه و یا تغییرات مربوط به بازارها و قیمت‌ها، یا تغییرات ایدئولوژیکی (مثل آنچه پیش از انقلاب رخ داد) با کمترین هزینه یا بدون هزینه می‌توانستیم و خواهیم توانست هر تغییری رادر نهادها به وجود بیاوریم و یا اینکه هر لحظه که می‌خواستیم و اراده می‌کردیم، می‌توانستیم رشوه و فساد اداری را (با هر ابزاری که متصور بود) حذف کنیم. در صورتی که به دلایل هزینه بر بودن تأسیس نهادها، بازدهی صعودی آنها، وابستگی آنها به یکدیگر، شرایطی که شبکه نهادها با هم دارند و نوع ساختار مندی نهادها و صرفه‌های ناشی از شبکه و انطباقی که نهادها با یکدیگر پیدا می‌کنند و انتظارات متقابلی که به وجود می‌آورند امکان تغییر در آنها به سادگی امکان ندارد و اگر هنجاری و باواری و اقتصادی و ارزشی و ضد ارزشی و رویه عرفی یا قانونی و یا شیوه اجرای قانونی در جامعه نهادمند شود، به صورت‌های گوناگون در جامعه بسط پیدا می‌کنند و هر تصمیمی که اکنون گرفته شود، تحت تأثیر نهاد‌های قبلی قرار می‌گیرند و هر تصمیمی که در آینده گرفته شود، تحت تأثیر نهاد‌های کنونی قرار می‌گیرند و در نتیجه در انتخاب افراد تأثیر می‌گذارند و در نتیجه بر انداختن انحرافی در اجرای قوانین اعم از انتخابات و... و یا تغییر در قانونی که در شرایطی خاص تصویب شده به این سادگی ممکن نیست و با انقلابی که فقط در نهاد‌های رسمی و در سازمان‌ها می‌توان کرد، نمی‌توان تغییری بنیادی در نهاد‌های غیر رسمی ایجاد کرد، چون

اشکال عمده‌ای که بحث نهادها دارد، سهل و ممتنع بودن آن در عرصه نظر است، چون بسیاری از نهادها ملموس نیستند، همانطور که ریل راه آهن را می‌توان دید، نهاد را نمی‌توان دید، نهاد رسمی به سختی قابل مشاهده است، چه رسد به نهاد‌های غیر رسمی

این عصاره کلام بحث وابستگی به مسیر طی شده یا بحث «تله» تاریخ است و گرفتار شدن در آن و به بازی گرفتن نهادها در تحلیل عدم توسعه است، اما این بحث هنوز باید گره اقتصادهای توسعه یافته را هم باز کند و به ما بگوید، چگونه برخی جوامع توانستند به نهاد‌هایی دسترسی پیدا کنند که بر هزینه‌های تقسیم کار و تخصص‌گرایی به صورتی مطلوب غلبه کنند و نهاد‌هایی ابداع کنند تا هر چه بیشتر معضل تعاون را حل کنند و در مسیر توسعه قرار گیرند

نهاد‌های غیر رسمی (مجموعه هنجارها، عرف، ارزش‌ها و اعتقادات اعم از خوب و بد) عملکرد قوانین و سازمان‌ها را مشروط می‌کنند. به همین جهت بر اندازی، فساد اداری و رشوه و تقلب در مبادله‌های سیاسی و بازار سیاسی، کاری بس دشوار می‌شود. اگر استقرار نهاد‌های سیاسی بدون هزینه بود و اگر مبادله‌های سیاسی بدون هزینه انجام می‌شد و به راحتی ساختار مند می‌شدند و تغییر می‌کردند، به آن معنا بود که ما می‌توانستیم ضمن تغییر سلیقه به راحتی از یک نظام استبدادی ناامن به یک نظام دموکراسی مطلوب حرکت کنیم. آن چیزی که مانع این امر می‌شود، نهاد‌های تاریخی هستند و سازمان‌های برآمده از آن نهادها و چسبندگی این دو با هم و عدم انعطاف‌پذیری ناشی از این خشکی و تصلب و صرفه‌خارجی‌ای که شبکه این ارتباطات فراهم می‌کند. آنچه که نهادها را محکم می‌کند، هزینه تأسیس و ماتریس

روابط همراه با بازدهی صعودی آنها هستند و آموزشی که انسان‌ها در کنار و جریان نهادها بر اثر کار کردن با آنها می‌آموزند. به زبان اقتصاددانان نهاد گرا «اگر نهادها در چارچوب هزینه‌های معاملاتی صرف یافت می‌شدند آن‌گاه تاریخ اهمیت نداشت، قیمت‌ها و سلیقه‌ها، ساختار نهادها را تغییر می‌دادند تا تعدیل کارا تر انجام شود». تمامی اهمیت بحث نهادها، مهم جلوه دادن عواملی هستند که تا به حال در نظریه‌ها کمتر به آن توجه داده می‌شد و بیشتر ساده‌سازی می‌شد و تغییرات را چه اقتصادی و چه اجتماعی و چه سیاسی، آسان‌یاب می‌کرد.

چند نکته مهم در ارتباط با نهادها وجود دارد؛ نخست اهمیت تاریخ، دوم وابستگی به تاریخ یا مسیر طی شده و سوم سختی تغییرات و مقید شدن تغییرات به مسیر طی شده و تاریخ گذشته است.

به بیان نهاد گرایان اگر فرایندی در کار باشد که این فرایند مستلزم زمان باشد و از طریق نهادها به زمان حال برسد و انتخاب‌های کنونی را محدود و مقید سازد، آن‌گاه تاریخ اهمیت می‌یابد. این شیوه عزاداری، از گذر زمان و خلال تحولات نهادی مذهب تغییراتی کرده و امروز به این صورت به ما رسیده است. امروز عزاداری ما به این شیوه مقید است و منوط و مشروط به نوعی خاص است. امروز جامعه مشکل می‌پذیرد که نوعی بزرگداشت حماسی برای حضرت علی و امام حسین برگزار کند.

تمامی شرایط برای گریه کردن مهیا است، ولی برای جشن در این زمینه مهیا نیست. آن چیزی که زمینه را مهیا کرده همان مجموعه‌های نهادی تاریخی است و سازمان‌هایی که آگاهانه و متناسب با آنها و هماهنگ با آنها تأسیس و شروع به کار کرده است. این معنی نهاد و تاریخ و تأثیر آن است که امروز از نظر دینی در آن مقید هستیم، عین این در سیاست اتفاق می‌افتد و ما را مقید می‌کند. به راحتی نمی‌توان از الگوهای تعامل سیاسی به الگوی رفتاری دیگری عبور کرد، این تجربه را بسیاری از کشورها کرده‌اند. عبور از الگویی به الگوی رفتاری دیگر شرایطی دارد که تا آن شرایط مهیا نشود نمی‌توان این عبور را سامان داد.

سرمایه‌گذاری‌های علمی و صنعتی نیز همین احکام را دارند. حوزه‌های علوم دینی به گونه‌ای نهادمند شده باشند و الگوی آموزشی علوم جدید به گونه‌ای دیگر، این

وابستگی به گذشته آنها، همان اندازه استحکام دارد که وابستگی حمل و نقل راه آهن به ریل های آن. سرمایه گذاری اولیه فعالیت و تصمیم گیری های بعدی را محدود می کند. اشکال عمده ای که بحث نهادها دارد، سهل و ممتنع بودن آن در عرصه نظر است، چون بسیاری از نهادها ملموس نیستند، همانطور که ریل راه آهن را می توان دید، نهاد را نمی توان دید، نهاد رسمی به سختی قابل مشاهده است، چه رسد به نهادهای غیر رسمی.

اگر نهادها اهمیت پیدا کنند و تاریخ نیز اهمیت خود را به معنی الگوی تحول نهادی ای که فراخور زمان است، به دست بیاورد، از این پس سرچشمه جدیدی برای بحث های توسعه و عدم توسعه پیدا می شود که با پیگیری تاریخی آن، وضعیت فعلی روشن می شود. بنابراین، بحث نظری بنیادهای توسعه و عدم توسعه را باید در تاریخ نهادها و سازمان های وابسته به آنها پیدا کرد، وقتی گفته می شود فلان قوه قضاییه استقلال ندارد و برای استقلال آن تلاشی باید کرد، مسئله اول و تاریخی آن، تعیین و تعریف حقوق افراد به صورت تاریخی و وجود نهادهایی است که قدرت چانه زنی برای دفاع از حقوق دارند. بافت سلسله مراتب قدرت سیاسی و جایگاه آن در تعریف حقوق افراد به صورت عملی و وضعیت نظامیان در کنار قدرت سیاسی، منابع قدرت اقتصادی و دسترسی به آنها، وجود یا عدم وجود قشرهایی که بتوانند در مقابل این قدرت مرکزی حق چانه زنی داشته باشند، نهادها و سازمان هایی که هر یک در اختیار دارند، همه و همه دست به دست یکدیگر می دهند و حقوق مالکیت و حقوق دیگر افراد را تعریف می کنند و از دل این تعریف واقعیت برمی آید که استقلالی برای قوه قضاییه وجود دارد یا نه؛ همه اینها تاریخی هستند. اگر شرایط برای استقلال قوه قضاییه مهیا نباشد، با صرف تعریف آن به صورت مستقل در قانون اساسی، امکان استقلال چنین قوه ای وجود ندارد. همچنین نظام سیاسی متشکل از نهادها و سازمان ها که مهمترین آن، سازمان دولت است و مهمترین وظیفه آن ارائه نظم، در صورتی که شرایط نهادی برای این وظیفه وجود نداشته باشد، خود سازمان دولت منشأ بی نظمی و ناامنی می شود و هدفی می شود برای نیروهایی که می خواهند به منابع اقتصادی دست اندازی کنند و وسیله کشمکش برای نیروهای سیاسی و ناامن شدن

خود سازمان سیاسی کشور خواهد بود.

در مجموع چهار عامل موجب می شود تا نهادها خود را در فرایند تاریخ تثبیت کنند: نخست دانشی که در طول زمان توسط افراد آموخته می شود و به کمک این دانش چم و خم مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی گشوده می شود و این دانش موجب بازدهی صعودی نهادها می گردد. این دانش شامل دانش کارشناسی می شود که به تخریب اعتماد و سرمایه های اجتماعی می انجامد و امنیت را از بین می برد، مثل آموختن شیوه های مختلف دزدی، رشوه، اختلاس و کلاهبرداری و همین طور دانش هایی که حول محور قدرت سیاسی و بازار سیاسی شکل می گیرد و تبدیل به انواع زده و بندهای سیاسی و نزدیک شدن به منابع ثروت عمومی و دخل و تصرف کردن در آنها می گردد. در برخی موارد این دانش ها فوق العاده پیچیده می شود و آموزش آن مشکل است. کارگزاران، این دانش ها را هنگام انجام کار (مانند تأسیس یک بانک خصوصی و نحوه ارتباطات سیاسی و اقتصادی و هماهنگی های لازم پشت پرده، و در نهایت تأسیس بانک،

نهادها «قوانین و قواعد بازی» در جامعه اند و راهنمای عمل؛ تفاوت عملکرد اقتصادها و سیاستها برآمده از فرصت ها و انگیزش هایی است که نهادها در اختیار می گذارند و نهادها حد و مرز انتخاب های افراد را تعیین می کنند. «واکنش متقابل»، درون آنها شکل می گیرد و سازمان ها - که مهمترین آنها دولت است - درون نهادها و با فرصتی که نهادها در اختیار آنها می گذارند شکل می گیرند، نهادها و سازمان های برآمده از آنها به تاریخ خود وابسته اند و انواع نهادها به منابع زیست و اقلیم و قابلیت های انسانی و رخداد های تاریخی بستگی شدید دارد

ورود در بازارهای اقتصادی انحصاری، ایجاد بازارهای کاذب، استفاده از بازارهای سیاسی برای ایجاد محدودیت برای رقبا و در نهایت دست در جیب همه مردم کردن و ورود در بازار توزیع و ایجاد تورم و سود بردن از آن که کاری بس مشکل است) می آموزند و تمامی این ارتباطات، بازدهی را صعودی می کند و نهادها و سازمان ها (بانک ها) را به هم متصل می کند. این چسبندگی، خشکی و عدم انعطاف ایجاد می کند و در نهایت موجب می شود تا امر تبدیل و تغییر بسیار سخت و مشکل و در بسیاری موارد ناشدنی شود، سپس این دانش بسط داده می شود و به شبکه های دیگر متصل می شود. راه حل های برگزیده شده، راه حل های رقیب را حذف می کند و خود جایگزین و تبدیل به اصلی می شود. آنها خود الگوی راه حل کارها می شوند، هر چند که این راه حل ها برای حیات اقتصادی و محیط کسب و کار مفید یا اینکه نا کارآمد و مضر باشد. از آنجا که این راه حل ها به عوامل قدرت و صندوق درآمدهای دولتی وابسته و با چسب رانت به صندوق منابع ملی وصل می شود، ماندگار می ماند و تازمانی که این رانت و منافع رانت خواران ایجاد می کند همچنان ماندگار است و زمانی تغییر می کند که منافع رانت خواران ضرورت هایی برای تغییر ایجاد کند. البته این اتفاق می افتد که افراد عوض شوند، گروه ها تغییر کنند ولی راه حل ها ماندگار می شوند، معمولاً در کشورها، گروه ها و فرد تغییر می کنند ولی راه حل ها برای حل مسائل باقی می مانند. این راه حل ها در عین نا کارآمدی برای یک اقتصاد سالم، کارآمدترین روش های رانتی و کارآمدترین روش انتخاب شده در شبکه های توسعه نیافته هستند و ماندگار می مانند.

در اینجا مروری داریم بر عواملی که موجب ثبات نهادها می شوند و در مقابل تغییر و تعدیل ایستادگی می کنند؛ نخست هزینه های اولیه ثابت برای تأسیس نهادها و عامل دیگر، اثرات یادگیری و آموزش، که موجب رواج کیفیت و کاهش هزینه می شود. هر چه به مرور کارگزاران بیشتر آموزش می بینند، هزینه ها کمتر و رویه کارها آسان تر می شود، از ثقل در انتخابات گرفته تا رویه های آموزش و ترویج شعائر دینی یا کارآموزی و آموزش برای اداره یک بانک، یا یک رویه قاچاق و شبکه آن یا حتی دزدی و ارتباط با دزدان و ارتباط دزدان با مال خرها و نحوه بازگرداندن اموال مسروقه به

چرخه بازار. سرعت اتومبیل، اوراق کردن آن و فروختن مجدد قطعات از شاهکارهای نظام دزدی و ارتباطات سازمان یافته آن و شبکه و آموزش آن و بازدهی صعودی نهاد های آن، همگی حکایت از نهاد های استوار می کنند.

نکته سومی که شبکه و بازده آن را تقویت و تغییر را مشکل می کند اثرات تشریک مساعی است که به مواردی از آن اشاره شد و آن هماهنگی و همکاری و همیاری مجموعه ای از افراد است که در یک فعالیت شرکت می کنند و یا یک مرام یا اعتقاد را مصرف می کنند.

نکته چهارم، انتظارات متقابل است که شکل می گیرد، اعم از اینکه اعتماد به بازار و دیگران باشد یا عدم اعتماد به بازار و دیگران، و هر دو حالت بازدهی صعودی دارند. اعتماد، اعتماد بیشتر را تقویت می کند و عدم اعتماد، عدم اعتماد بیشتری می آورد. زمانی که عدم اعتماد و ناامنی گسترش می یابد، هم متنوع می شود و هم بسط می یابد و هم به صورت متقابل و متقاطع یکدیگر را تقویت می کند و نهاد مند می شود.

این چهار ساز و کار که موجب می شوند تا نهاد های تاریخی به صورت عرف های ماندگار و سخت در برابر تغییرات ایستادگی کنند و به راحتی تسلیم تغییر و تعدیل نشوند و نکته مهم محصولی است که این باثباتی نهاد ها برای ما به جامی گذارند؛ نخست تعادل های چند گانه ای که در سیاست، اقتصاد و اجتماع به وجود می آید که چند شبکه اقتصادی از اقتصاد خصوصی و دولتی، زیرزمینی، قاچاق، دزدی، توزیع مجدد، خصوصی رقابتی - رانتی دولتی کنار هم زندگی کنند و هر کدام ثبات خود و ارتباط خود را دارند.

نکته دوم این است که احتمال بسیار زیادی وجود دارد که به جای نهاد های کارآمد دارای نهاد های ناکارآمد شویم و همین ساز و کارهای ناکارآمد با همان ویژگی های بازدهی صعودی هم موجب واگرایی (به قهقرا و سیر به عقب) و عملکرد ضعیف و تثبیت نهاد های واگرا می شوند.

نکته سوم این است که مادر چنین حالی (چه مثبت چه منفی) به مسیری که جامعه طی کرده وابستگی شدید پیدا می کنیم. در واقع جامعه و تحولات آن در یک «تله تاریخی» گیر می کند و به زبان فنی اقتصاددان بزرگ نهاد گرای توسعه یعنی داگلاس نورث «وابستگی به مسیر طی شده» به معنی آن است که تاریخ اهمیت پیدا می کند و تا تکامل تدریجی نهادها را دنبال

نکنیم قادر نخواهیم بود انتخاب های امروزمان را فهم کنیم و....

این عصاره کلام بحث وابستگی به مسیری طی شده یا بحث «تله» تاریخ است و گرفتار شدن در آن و به بازی گرفتن نهادها در تحلیل عدم توسعه است، اما این بحث هنوز باید گره اقتصاد های توسعه یافته را هم باز کند و به ما بگوید، چگونه برخی جوامع توانستند دسترسی به نهاد هایی پیدا کنند که بر هزینه های تقسیم کار و تخصص گرایی به صورتی مطلوب غلبه کنند و نهاد هایی ابداع کنند تا هر چه بیشتر معضل تعاون را حل کنند و در مسیر توسعه قرار گیرند.

بحث بعدی این است که «مسئله تعاون» چگونه حل شد و چه نهاد هایی ابداع شد تا بهره وری افزایش پیدا کند، زیرا در تعاون و همکاری اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و تقسیم کار و تخصص گرایی است که بهره وری افزایش می یابد و ملت ها ثروتمند و قدرتمند می شوند.

بررسی مسئله تعاون از زاویه نهاد های کمک کننده به همکاری و نهاد های مضر به همکاری، به ما می گویند که چه نوع نهاد هایی به بسط تعاون بهره ور کمک کردند و کشورهایی که توسعه را پشت سر گذاشتند چگونه این توفیق را یافتند و چگونه نهاد هایی اجازه حل این معما را دادند و نگذاشتند تا از هزینه های سنگین مبادله و همکاری کاسته شود، و مبادلات پیچیده انجام پذیرد. به این معنی توسعه عبارت است از ابداع و تأسیس نهاد هایی که از هزینه های مبادله، همکاری و تعاون بکاهند و انجام آن را ممکن سازند. با این رویکرد از طریق نهادها و بررسی معضل تعاون بشری، راهی به شناخت نهاد گرایانه توسعه و عدم توسعه گشوده می شود و تمامی ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن را پوشش می دهد. کاری که در بازار سیاسی ایران در مشروطه انجام گرفت، دست کم در سطح نظری و با دیدی نهاد گرایانه این بود که انقلاب مشروطه در سطح سیاسی، ابداع و تأسیس نهاد های رسمی و سازمان های حکومتی بود تا از طریق آن مردم ایران بتوانند، هزینه های مبادله بسیار سنگین بازار سیاسی را کاهش بدهند و تا می توانند بازار سیاسی را کم نقص تر کنند، چون افزون بر اینکه کلید نقایص بازار اقتصادی در رفع نقایص بازار سیاسی است، خود بازار سیاسی نیز هنگامی که بر هزینه می شود، تحمل هزینه های آن برای جامعه

کمر شکن می شود.

تا اینجا به اهمیت نهادها و حضور جدی آنها در تصمیم گیری و عملکرد پرداخته شد. برای اینکه این بحث تکمیل شود، دو بخش دیگر باید بدان افزوده شود؛ یکی بحث پیرامون نهاد هایی که توسعه را ممکن ساختند و دیگری بحث پیرامون نهاد هایی که در ایران توسعه را غیر ممکن ساختند. کمترین انتظار از این بحث، شناخت عمق مسائل مبتلا به ما در ایران و بحث شدن و توانستن و شناختن و صحیح رفتن است، نه بحث جبر و نشدن و توانستن، طرح مباحث توسعه، از دیدگاه نهادی، منظر صلب و سختی را نشان می دهد که تنه به جبر می زند، ولی با پیشرفت های امروزی بشر، از جبری بودن آن کاسته شده، ولی از عمق عملکرد نهادها و تأثیر آنها چیزی کاسته نشده است، و منظور ما هم در این زمینه، دیدگاهی جبری نیست، بلکه جدی تر نگاه کردن و احتمالاً طرح نظری منسجمی را مطرح کردن است.

در جمع بندی باید اشاره کرد که نهادها «قوانین و قواعد بازی» در جامعه اند و راهنمای عمل؛ تفاوت عملکرد اقتصادها و سیاستها برآمده از فرصت ها و انگیزش هایی است که نهادها در اختیار می گذارند و نهادها حد و مرز انتخاب های افسراد را تعیین می کنند. «واکنش متقابل»، درون آنها شکل می گیرد و سازمانها - که مهمترین آنها دولت است - درون نهادها و با فرصتی که نهادها در اختیار آنها می گذارند شکل می گیرند، نهادها و سازمان های برآمده از آنها به تاریخ خود وابسته اند و انواع نهادها به منابع زیست و قابلیت های انسانی و رخداد های تاریخی بستگی شدید دارد. مسیر تغییرات تاریخی عمدتاً از این آبخورها سرچشمه می گیرند، نهاد های فرهنگی سهم زیادی در وابستگی تاریخی دارند و کلید این وابستگی به شمار می روند، همین نهادها هستند که با وجود تغییرات ظاهری سازمانی و وظیفه پیوند گذشته را به حال برعهده دارند، انقلاب های سیاسی را ناکام می کنند و قوانین و سازمان های الگو گرفته از بسترهای دیگر را عملاً و در اجرا از کار می اندازند و ناموفق می کنند. با توجه به آنچه گفته شد اگر از این سخن جبر شدیدی برداشت نشود (چون تغییرات اجتماعی به عوامل دیگر هم وابستگی دارند) به صورت نتیجه گیری و اختصار می توان گفت: «امروز در گرد و دیروز» است.